بسم الله الرحمن الرحیم

**جلسه شماره73**

جلسه۰۱/ ۱۲/ ۸۸ جمع عرفی

**مروری بر مباحث جمع عرفی(فرض دو دلیل منفصل)**

در ابتدای جلسه مروری خواهیم داشت بر مباحث جمع عرفی که در جلسات گذشته به آنها اشاره کردیم. عمده محل بحث در این مساله فرض دو دلیل منفصل است که چگونه می توانیم بین اینها هماهنگی و سازگاری ایجاد کنیم.

مرحوم آقای نایینی و به تبع مرحوم آقای خویی و شهید صدر در بحث جمع عرفی مبنایی دارند که یک جنبه اثباتی دارد و یک جنبه سلبی. ایشان می فرمایند برای تشخیص موارد امکان جمع عرفی باید دو دلیل منفصل را متصل فرض کرد. آن گاه اگر بر فرض اتصال یک دلیل قرینه بر دلیل دیگر و هادم ظهور آن بود، در فرض انفصال هم می تواند رافع حجیت آن باشد. ولی اگر در فرض اتصال دو دلیل عرفا معارض تلقی شوند و اتصال دو دلیل به تناقض صدر و ذیل منجر شود، در فرض انفصال هم این دو دلیل معارض می شوند که اگر ظنی الصدور باشند، به ادله حجیت صدورشان نیز سرایت می کند.

ما عرض می کردیم که نه جنبه ایجابی این قضیه صحیح است و نه جنبه سلبی. ابتدا این نکته را متذکر می شویم که جمع عرفی تعیین کننده مراد استعمالی از دو دلیل است و ربطی به مراد جدی ندارد و در برخی کلمات بزرگان به این مطلب تصریح شده است که در جایی که جمع عرفی را اجرا می کنیم، درباره دلیل ذوالقرینه به استعانت دلیل منفصل می گوییم که مراد استعمالی از آن چیز دیگری است. اشکال اصلی این است که چگونه متکلم می تواند در تعیین مراد استعمالی به دلیل منفصل اعتماد کند؟ این مطلب خلاف اصول محاوره ای است. در برخی موارد هست که متکلم نمی تواند یا نمی خواهد با دلیل اول مرادش را بیان کند، ولی در این گونه موارد تصرف در مراد جدی است و ما قبول داریم که با قرینه منفصل می توان مراد جدی را تبیین کرد. بحث اصلی در مراد استعمالی (یا به تعبیر ما مراد تفهیمی) است که چگونه می توان در آن قرینه منفصل اعتماد کرد.

ما در جواب این اشکال می گفتیم که متکلم یا معصوم است و یا غیر معصوم؛ در متکلم غیر معصوم قرینه منفصله می تواند رافع حجیت ظهور باشد نه از این باب که متکلم در تعیین مراد به قرینه منفصل اعتماد کرده است، بلکه از این جهت که الفاظ او در افاده مقصودش قاصر بوده، ولی متکلم خود به این قصور التفات نداشته و خیال می کرده که الفاظش وافی به مرادش است.

لذا قرینیت منفصل از جهت قرینه قرار داده شدنش توسط متکلم نیست، بلکه از این جهت است که عرف مراد از دلیل ذوالقرینه را با استفاده از دلیل قرینه می فهمد. این مطلب در کلمات فقها بسیار دیده می شود که گاه انسان از کنار قرار هم دادن دو قطعه از کلمات یک فقیه می فهمد که در یکی از این دو مثلا می بایست قیدی را تصریح می کرده و نکرده است. با توجه به آن چه گذشت بازگشت جمع عرفی در کلمات متکلمین عادی به این است که متکلم در افهام مقصود خود اشتباه کرده است.

اما در مورد متکلم معصوم که این احتمالات مطرح نیست، این اشتباه از قبل راوی محتمل خواهد بود. البته برخی اشتباهات هست که با اصل اولی قابل نفی می باشند و عرف آنها را اشتباهات عادی می داند. جمع عرفی معمولا از این باب است که ما برای به دست آوردن ظهور کلام متکلم برخی اصول عقلایی را باید اجرا کنیم. این اصول مقدمه شکل گیری ظهور می باشند. ما با قرینه منفصل می فهمیم که در دلیل ذوالقرینه برخی از این اصول معتبر نیستند. مثل این اصل که متکلم در مقام بیان حکم فقهی است و نه اخلاقی، این اصل مقدمه است برای استفاده وجوب از امر. ما از کجا می فهمیم که متکلم در مقام بیان حکم فقهی است؟ این مطلب حاصل از اصل مذکور است که در شارع اصل این است که تکلم او قانونی باشد و نه اخلاقی. ما به دلیل قرینه می فهمیم که متکلم در مقام بیان حکم اخلاقی بوده و این مطلب را نیز با قرینه ای (و لو با قرینه حالیه عامه) افهام کرده، ولی این قرینه به دست ما نرسیده است.

در جمع عرفی معمولا این نکته مطرح است که قرائن حالیه ای در ذوالقرینه وجود داشته که موقف متکلم را روشن می کرده است. در نگاه نخست عدم انتقال این قرائن مستبعد است و لذا اصل نافی آن است، ولی گاه ما به قرینه دلیل دیگر می فهمیم که این قرائن منتقل نشده اند.

عدم انتقال قرائن در کلام به سه شکل است؛ برخی قرائن هستند که به جهت وضوح، عدم انتقالشان الزاما مستند به تعمد کذب یا غفلت آشکار راوی می باشد. دسته دوم قرائنی است که عرف متوجه آن ها نمی شوند و چون متوجه نمی شوند آن را منتقل نمی کنند. قسم سوم قرائنی است که به طور متعارف منتقل می شوند، ولی اگر هم منتقل نشوند خیلی مستبعد نیست. برخی از قرائن حالیه از این سنخ هستند. اصل انتقال این قرائن است، ولی اگر قرینه بر عدم انتقال آن ها باشد، چندان هم مستبعد نیست و موجب حمل بر غیر متعارف بودن راوی و سلب وثاقت و ضبط از وی نمی شود.

عدم انتقال قرائن لفظی معمولا بازگشت به تعمد کذب یا غفلت بین دارد که با وثاقت راوی قابل جمع نیست. در این قسم جمع عرفی مطرح نیست. جمع عرفی در دو قسم دیگر است یا در مواردی است که اشتباه راوی در انتقال آن قرینه طبیعی است، ولی اصل آن را نفی می کند. گاهی واژه در زمان حال معنایی دارد که در زمان صدور نص معنای دیگری داشته است. ما الان قانون عقلایی داریم که ظهور

زمان ما کاشف از ظهور زمان صدور است. این که راوی قرینه را نقل نکرده است، از این جهت است که در آن موقع نیازی به نصب و به تبع نقل قرینه نبوده است. اصل تساوی ظهور در این زمان و ظهور زمان صدور است که چنین احتمال تغییر ظهور را نفی می کند و الا روات که نمی توانند متکفل بیان تطورات لغوی و معنایی در طول زمان شوند.

قرینه منفصل می تواند کاشف باشد از این که این لفظ در زمان صدور نیاز به قرینه نداشته است و معنایی دیگر داشته است. در اینجا اشتباهی رخ نداده است و این گذر زمان است که معنای الفاظ را تغییر داده است. در جمع عرفی گاه با کمک الفاظی که معنایش تغییر نکرده است، می فهمیم که آن لفظ خاص معنایش عوض شده است. در اینجا هیچ خطایی از جهت روات رخ نداده است.

گونه دیگر این است که در زمان صدور یک سری قرائن حالیه بوده است که مناسب بوده روات آن ها را منتقل کنند، ولی عدم نقل هم اشتباه سنگینی محسوب نمی شود. در نقل های عادی هم همین گونه است که معمولا فضای محفوف به یک حادثه نقل نمی شود. در اینجا و لو اصل عدم تحقق این فضای ویژه است. مثلا از یک حادثه دو گزارش رسیده است؛ یک گزارش صریح و یک گزارش غیر صریح. گاهی ما از گزارش صریح می فهمیم که گزارش دیگر از انتقال قرائن حالیه قاصر بوده است. در واقع اینجا قرائنی است که عدم انتقال آنها اگر چه اشتباه است، ولی اشتباه عرفی و عادی است. ما به وسیله قرینه منفصله این اشتباه را کشف می کنیم. عرف در اینجا تعمد در کذب را به راوی نسبت نمی دهد، بلکه اشتباه در نقل ویژگی ها را به وی نسبت می دهد.

و من هنا یظهر که چرا در این گونه موارد تعارض به دلیل حجیت سرایت نمی کند و بحث از تعمد کذب مثلا مطرح نمی شود. دلیل این مطلب این است که احتمال تعمد کذب (و لو به جهت عناوین ثانوی که منافاتی با وثاقت راوی ندارد)، بعید تر از این احتمال است که در اصل خبر راست گفته و در ویژگی ها اشتباه کرده است. قانونی که اساس بسیاری از جمع عرفی هاست که راوی الجمع مهما امکن اولی من الطرح، اصلش ناشی از همین نکته است که طرح دلیل مستلزم این است که به راوی نسبت دهیم که در اصل تحقق واقعه دچار توهم غلط شده است یا این که در نقل واقعه تعمد کذب داشته باشد. ولی اینجا احتمال دیگری هم هست که ممکن است راوی در انتقال ویژگی ها دچار غلط شده باشد که معمولا این احتمال از احتمال قبلی طبیعی تر است.

لذا باید عدم انتقال قرائنی که راوی آنها را نقل نکرده است، آن قدر طبیعی باشد که اشتباه در انتقال آنها کاملا طبیعی باشد. به عنوان مثال یکی از جمع های عرفی که در کلمات شیخ طوسی و شیخ

صدوق و دیگران به کار می رود، حمل جمله خبریه بر استفهام انکاری و تعجب است. به این سه مثال از کلام شیخ طوسی توجه کنید.

1. عَنْ أَبِی عَبْدِ اللَّهِ ع فِی الْمُحْرِمِ یَشْهَدُ عَلَی نِکَاحِ مُحِلَّیْنِ قَالَ لَا یَشْهَدُ ثُمَّ قَالَ یَجُوزُ لِلْمُحْرِمِ أَنْ یُشِیرَ بِصَیْدٍ عَلَی مُحِلٍّ. کلام شیخ طوسی: قَوْلُهُ ع یَجُوزُ لِلْمُحْرِمِ أَنْ یُشِیرَ بِصَیْدٍ عَلَی مُحِلٍّ إِنْکَارٌ وَ تَنْبِیهٌ عَلَی أَنَّهُ إِذَا لَمْ یَجُزْ ذَلِکَ فَکَذَلِکَ لَا تَجُوزُ الشَّهَادَةُ عَلَی عَقْدِ الْمُحِلَّیْنِ وَ لَمْ یُرِدْ ع بِذَلِکَ الْإِخْبَارَ عَنْ إِبَاحَتِهِ عَلَی کُلِّ حَالٍ[[1]](#footnote-1).

2. سَأَلْتُ أَبَا الْحَسَنِ الرِّضَا ع عَنِ الرَّجُلِ یُمْذِی وَ هُوَ فِی الصَّلَاةِ مِنْ شَهْوَةٍ أَوْ مِنْ غَیْرِ شَهْوَةٍ قَالَ الْمَذْیُ مِنْهُ الْوُضُوءُ. کلام شیخ طوسی: قَوْلُهُ الْمَذْیُ مِنْهُ الْوُضُوءُ مَحْمُولٌ عَلَی التَّعَجُّبِ مِنْهُ لَا الْإِخْبَارِ فَکَأَنَّهُ مِنْ شُهْرَتِهِ وَ ظُهُورِهِ فِی تَرْکِ الْوُضُوءِ مِنْهُ قَالَ هَذَا شَیْ‏ءٌ یُتَوَضَّأُ مِنْهُ وَ أَمَّا الْقُبْلَةُ وَ مَسُّ الْفَرْجِ فَإِنَّهُمَا لَا یَنْقُضَانِ الْوُضُوءَ وَ الَّذِی یَدُلُّ عَلَی ذَلِکَ[[2]](#footnote-2).

3. عَنْ أَبِی عَبْدِ اللَّهِ ع عَنِ الرَّجُلِ یُصِیبُ خُطَّافاً فِی الصَّحْرَاءِ أَوْ یَصِیدُهُ أَ یَأْکُلُهُ فَقَالَ هُوَ مِمَّا یُؤْکَلُ وَ عَنِ الْوَبْرِ یُؤْکَلُ قَالَ لَا هُوَ حَرَامٌ. کلام شیخ طوسی: قَوْلُهُ ع فِی أَمْرِ الْخُطَّافِ هُوَ مِمَّا یُؤْکَلُ إِنَّمَا أَرَادَ التَّعَجُّبَ مِنْ ذَلِکَ دُونَ أَنْ یَکُونَ أَرَادَ الْخَبَرَ عَنْ إِبَاحَتِهِ لِأَنَّا قَدْ قَدَّمْنَا مِنَ الْخَبَرِ مَا یَدُلُّ عَلَی أَنَّهُ لَا یُؤْکَلُ وَ یَجْرِی ذَلِکَ مَجْرَی قَوْلِ أَحَدِنَا لِغَیْرِهِ إِذَا رَآهُ یَأْکُلُ شَیْئاً تَعَافُهُ الْأَنْفُسُ هَذَا شَیْ‏ءٌ یُؤْکَلُ وَ إِنَّمَا یُرِیدُ بِهِ تَهْجِینَهُ لَا إِخْبَارَهُ أَنَّ ذَلِکَ جَائِزٌ[[3]](#footnote-3).

سوال این است که اگر راوی نکات موثر در فهم مراد را که بستگی به تغییر لحن و صدا دارد، نقل نکند و نگوید که قال متعجبا (مثلا)، آیا عدم نقل آنها طبیعی است. تعجب متکلم قرینه حالیه خاصه است نه این که از قرائن عامه باشد. اشتباه راوی در انتقال این قرینه از اشتباه در انتقال اصل روایت کمتر نیست و یک اشتباه بینی محسوب می شود. لذا این گونه توجیه ها جمع عرفی تلقی نمی شوند.

فارق جمع تبرعی و جمع عرفی این است که جمع تبرعی در جایی است که لفظ را بر معنایی حمل کنیم که عدم انتقال قرینه بر آن معنا بسیار مستبعد باشد به نحوی که اصل اشتباه در نقل حدیث و اشتباه در نقل آن قرینه یکسان باشد بلکه چه بسا اشتباه در نقل آن ویژگی بعیدتر باشد. جمع عرفی در جایی است که اشتباه در نقل قرینه و ویژگی اشتباه قابل پذیرشی است.

مثال دیگر این که دو نقر یک سخنرانی را برای ما گزارش می کنند. ظاهر کلام این دو این است که در صدد نقل همه واقعه هستند. یکی از اینها یک عبارتی را نقل می کند و دیگری نقل نمی کند که ظهور عدم نقلش در گفته نشدن و تحقق نداشتن این عبارت است. جمع عرفی مقتضی این است که بگوییم در اینجا یکی از اینها در مقام نقل همه مطالب نبوده است یا این که این مطلب را نشنیده و یک لحظه در شنیدن سخنرانی غفلت کرده است. ظهوری که منشا دلالت عدم ذکر بر عدم وجود بوده، زیر سوال می رود یا این که می گوییم راوی اشتباه کرده است. ما در بسیاری موارد دو گزارش از یک حادثه را که یکی مفصل تر است، گزارش مفصل تر را حمل بر اضافه عمدی مطالب نمی کنیم. این اشتباه در عدم نقل جزییات یک اشتباه طبیعی است.

محصل عرض ما در جمع عرفی در کلام معصومین این است که تصرف در ذوالقرینه موجب می شود که دیگر ذوالقرینه ظهور نداشته باشد. لذا برخلاف کلام مرحوم نایینی و من تبع ایشان، جمع عرفی صرفا رافع حجیت نیست، بلکه هادم ظهور می باشد. حال با توجه به این توضیح درباره جمع عرفی، به تحلیل حمل مطلق بر مقید می پردازیم.

این نکته را نیز ما سابقا مطرح کردیم که این که کلام مرحوم نایینی که اگر دو کلام در فرض اتصال تعارض داشته باشند، دیگر جمع عرفی بین آنها برقرار نمی شود، این کلام صحیح نیست؛ در بسیاری موارد جمع عرفی به این است که موقف دو کلام را متعدد بدانیم. مثلا گفته شود که طلبه باید نماز شب بخواند و در جایی دیگر گفته شود که بر طلبه نماز شب لازم نیست. در کلام واحد اختلاف موقف تصور نمی شود، ولی در دو کلام این تغایر تصویر دارد. جمع عرفی کاشف از تعدد موقف است.

شیخ طوسی نخستین کسی است که بحث جمع بین روایات را به طور گسترده به کار برده است. در کلام ایشان تعبیر جمع عرفی به کار نمی رود. ضوابطی که در کلام شیخ برای جمع بین روایات به کار رفته است، طبق اصطلاح متاخرین برخی از آنها جمع عرفی محسوب می شود و برخی جمع تبرعی. در جلسه آتی مروری بر کلام شیخ طوسی خواهیم داشت.

1. . تهذيب‏الأحكام ج : 5 ص : 315، ح 85. [↑](#footnote-ref-1)
2. . تهذيب‏الأحكام ج : 1 ص : 21 ح 53. [↑](#footnote-ref-2)
3. . تهذيب‏الأحكام ج : 9 ص : 21. [↑](#footnote-ref-3)